

هو

۱۲۱

شرح حال

# خواجه عبدالله انصاری

به قلم

حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه ثانی طاب ثراه

در

مقدمه کتاب رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری

## بسم الله الرحمن الرحيم

چون مناجات و پندها و گفتارهای خواجه عبدالله انصاری نزد همه کس به ویژه دوستان عرفان و دانشمندان پسندیده و مطلوب است و با آنکه تا کنون چندین بار به اقسام متعدد و به طریق ناقص بچاپ رسیده نسخ آن کمیاب و در دسترس نیست، بعضی از دوستان علم و عرفان این اوقات درصدد چاپ آن برآمده‌اند و چنانکه مرسوم این دوره است، که در انتشار این قبیل کتب ابتدا حالات نویسنده در این موقع ضمیمه می‌شود و بسیار هم پسندیده است در ابتدای این رساله نیز لازم بود که به حالت مؤلف بزرگوار اشاره شود تا خواننده به مسلک و حال و شخصیت و تاریخ زندگانی او بینا گردد و بهتر به مقاصد ادبی او پی برد لذا این بنده سلطانحسین تابنده گنابادی به طور اختصار مطابق مدارکی که فعلاً در دسترس است به حال مؤلف اشاره می‌نماید.

### خواجه عبدالله انصاری

نامش عبدالله و کنیتش ابواسمعیل و ملقب به شیخ الاسلام پدرش ابومنصور محمد الانصاری الهروی. و نسبت به او به ابی ایوب انصاری صاحب رحل رسول الله (ص) می‌رسد. از این قرار:

عبدالله بن ابی منصور، محمد بن ابی معاذ، علی بن احمد، بن علی، بن جعفر ابی منصور بن مت<sup>۱</sup> الانصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری است و مت در زمان

---

<sup>۱</sup> - بفتح میم و با تاء دو نقطه.

خلافت عثمان ابن عفان<sup>۲</sup> و به قولی در خلافت عمر بن خطاب<sup>۳</sup> با احنف بن قیس به خراسان آمد و چون احنف به امر عبدالله ابن عامر مامور فتح هرات شد او نیز به همراهی احنف به هرات آمده در آنجا ساکن گردید.

**جامی در نفحات الانس** می نویسد، شیخ الاسلام گفت که پدر من ابومنصور در بلخ با شریف حمزه عقیلی می بوده، وقتی زنی به شریف گفت که ابومنصور را بگو مرا بزنی اختیار کند، پدر من گفت من هرگز زن نخواهم و آن را رد کرد شریف گفت آخر زن خواهی و تو را پسری آید و چه پسری و او را به تولد فرزندی نامی و صالح بشارت داد، سپس چون ابومنصور به هرات آمد و زن خواست، شیخ الاسلام متولد شد و شریف در بلخ گفت که ابومنصور ما را در هری پسری آمده چنان (هن) که جامع مقامات. شیخ الاسلام می گوید این کلمه آفرین است که همه نیکی ها در ضمن آن است.

**خواجه عبدالله** بنا به آنچه در نفحات از خودش نقل شده، وقت غروب آفتاب در روز جمعه سیصد و نود و شش<sup>۴</sup> هجری، در فصل بهار که خورشید در هفدهم درجه ثور بود در زمان خلافت **القادر بالله عباسی**<sup>۵</sup>، متولد گردید، و گفته است هرگاه آفتاب بدان جا رسد سال من تمام گردد، محل ولادتش قهندز از محال طوس بوده و این کلمه معرب کهن دز است که معنی کهنه حصار است.

---

<sup>۲</sup> - جامی در نفحات الانس این قول را ذکر کرده است

<sup>۳</sup> - رجوع شود به کتب خزینة الاصفیاء تالیف غلام سرور صاحب هندی لاهوری چاپ هند

<sup>۴</sup> - این قول در نفحات الانس چاپ هند از خود خواجه نقل شده و در ریاض العارفین نیز همین قول ذکر شده است.

<sup>۵</sup> - از سنه ۳۷۶ تا ۴۷۶ خلافت نمود.

**صاحب روضات الجنات** می نویسد: که در قهندز مصر متولد شده ولی کلمه مصر اشتباه و یا تحریف نویسنده است. بعضی هم تولدش را در سیصد و نود و هفت<sup>۶</sup> گفته‌اند و در سیصد و نود و پنج<sup>۷</sup> نیز ذکر شده است.

آثار بزرگی از کوچکی در ناصیه او هویدا و هوش و زیرکی فراوانی از کردار و گفتار او پیدا بود. خودش گفته است من چهار ساله بودم که پدرم مرا به مکتب فرستاد و چون به ۹ سالگی رسیدم شعر خوب می‌گفتم به طوریکه همگنان من بر من حسد می‌بردند. در دبیرستان ما پسری بود در نهایت و جاهت و جمال که او را ابواحمد می‌گفتند. به من گفتند که آیا درباره این پسر چیزی نمی‌گویی من با لبداهه این شعر را گفتم:

شعر

لابی احد وجه قمر اللیل غلامه      وله لحظ غزال رشق القلب سهامه  
در سن چهاره سالگی علوم مرسومه را تکمیل نمود. و علوم متداوله آن عصر را از قبیل ادبیات زبان عربی و علم تفسیر و حدیث فقه و کمال و فلسفه فرا گرفت و هر یک از آنها را به طور کامل تحصیل نمود.

خواجه حافظه غرائی داشت که هر چه می‌شنید حفظ می‌کرد و در اوان تحصیل هم بواسطه حافظه خود به زودی پیشرفت می‌کرد بطوریکه که خودش

---

<sup>۶</sup> - صاحب کتاب خزینة الاصفیاء این قول را ذکر نموده .

<sup>۷</sup> - این قول را آقای فروزانفر در تاریخ ادبیات ایران که از طرف بنگاه و عظم و خطا به چاپ شده بگوینده نسبت داده‌اند ولی نام او را ذکر نکرده‌اند.

گفته بامداد پگاه بمقمری<sup>۸</sup> شدمی به قران خواندن چون باز آمدمی شش روی ورق بنوشتمی و از بر کردمی چون از درس فارق گشتمی چاشتگاه به ادیب شدمی و همه روز بنوشتمی روزگار خود را بخش کرده بودم که فراغت نداشتم. و نیز از خودش نقل شده که من دارای قوه حفظی هستم که هیچ چیز بر قلم من نمی‌گذرد مگر آنکه آن را حفظ می‌کنم و خودش گفته است وقتی که قیاس کردم که چند بیت یاد دارم از اشعار عرب هفتاد هزار پیش یاد داشتم. وقت دیگر گفته بود من صد هزار بیت از شعرای عرب یاد دارم و درباره علم حدیث گفته است که من سیصد هزار حدیث یاد دارم. بعضی سه هزار حدیث<sup>۹</sup> حدیث نقل کرده‌اند. ولی قول اول معتبرتر است.

خواجه در علم کلام شاگرد ابوبکر حیری در نیشابور بوده و در تفسیر شاگردی خواجه امام یحیی عمار شیبانی نموده و خود گفته است اگر من ویرا ندیدمی دهان باز ندانستمی کرد. یعنی در تفسیر قرآن و شیخ ابو عبدالله طایی محمد بن فضل بن محمد را نیز که از بزرگان بوده<sup>۱۰</sup> ملاقات نموده و از سیصد کس حدیث شنیده.

و خودش نیز فرموده است که من خدمت بسیاری از مشایخ رسیده‌ام، ولی چون از علوم صوری بمقصود حقیقی نرسید در رشته تصوف وارد گردید و از حضور بزرگان عرفان کسب فیض کرد و خدمت بسیاری از مشایخ رسید. از جمله

---

<sup>۸</sup> - در نفعات کلمه مقمری ذکر شده و در روضات الجنات به جای این کلمه لفظ مقابر مذکور است.

<sup>۹</sup> - قول دوم در خزینه الاصفیاء ذکر شده ولی در نفعات و ریاض السیاحه و سایر کتب معتبره قول اول مذکور است.

<sup>۱۰</sup> - متوفی در غره صفر سال ۴۰۹ هجری

سلطان ابوسعید<sup>۱۱</sup> ابوالخیر را ملاقات نموده ولی ارادت به شیخ بزرگوار ابوالحسن خرقانی<sup>۱۲</sup> داشته و از او خرقه پوشیده است و خودش گفته که مشایخ من در حدیث و علم و شریعت بسیارند اما پیر من در تصوف و حقیقت شیخ ابوالحسن خرقانی است و اگر او را ندیدمى کجا حقیقت دانستمى.

### در تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی - از مجالس العشاق:

نقل میکند که خواجه عبدالله مرید شیخ ابوالحسن خرقانی بوده است خودش نیز فرموده که عبدالله مردی بود بیابانی در طلب آب زندگانی ناگاه رسید با ابوالحسن خرقانی چندان کشید آب زندگانی که نه عبدالله ماند و نه خرقانی. و نیز در آن کتاب از خواجه نقل می کند که چون به خدمت شیخ رسیدم از صبح تا پیشین اقباس نور از مشکوه جمعیت او نمودم. اگر تا شب صحبت برداشتی امر منعکس گشتی و او از من فیض گرفتی. ولی البته مقصود خواجه در اینجا اظهار تفوق مقام او بر شیخ نیست بلکه فنای تام خود را در شیخ اراده کرده چنانچه گاهی حضرت امیر (ع) نسبت به مقام نبوت کلماتی می فرمود چنانچه فرمود: **كُنْتُ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَ مَعَ مُحَمَّدٍ (ص) سِرًّا وَ جَهْرًا** یعنی من با هر پیامبری در پنهان بودم و با محمد در پنهان و آشکار.

خواجه عبدالله بر اثر تکمیل نفس از جانشینان شیخ ابوالحسن گردید. و رشته اجازه او بچهار واسطه بشیخ الطایفه جنید بغدادی<sup>۱۳</sup> می رسد از این قرار که وی

---

<sup>۱۱</sup> - شیخ ابوسعید از مشایخ شیخ ابوالقاسم گرگانی بوده.

<sup>۱۲</sup> - ابوالحسن علی ابن جفر خرقانی متوفی در سال ۴۲۵ هجری

<sup>۱۳</sup> - ابوالقاسم جنید در روز جمعه سال ۲۹۷ وفات یافت، بعضی وفاتش را در ۲۹۸ و برخی در ۲۹۹ گفته اند.

مرید شیخ ابوالحسن خرقانی و آنجناب مرید شیخ ابوالعباس قصاب آملی و او مرید شیخ محمد بن عبدالله نظیری یا طبری و او مرید شیخ ابومحمد حریری و او از مشایخ جنید است.

**صاحب کتاب خزینة الاصفیاء** مینویسد که خواجه ارادت به پدر خود داشته ولی این نیز منافاتی با قول دیگران ندارد. زیر او خدمت بسیاری از بزرگان روایت و کبار درایت رسیده است.

خواجه در سال چهارصد و هشتاد و یک هجری در زمان خلافت القائم بامرالله عباسی<sup>۱۴</sup> در هرات وفات یافت و در محل معروف به گازرگاه مدفون گردید و مزارش در آن بلاد مشهور و زیارتگاه نزدیک و دور است و مردم بدو عقیده کامل دارد.

**مشایخ معاصرین او:** عبارت بودند از شیخ ابوعبدالله طائی، شیخ ابوعبدالله باکو، ابونصر ترشیزی. و کاکا ابوالقصر بستی، شیخ ابوالحسن بشری و شریف حمزه عقلی و خواجه احمد چشتی، و شیخ ابوالحفص فحاوردانی و شیخ خضری و شیخ احمد جامی و شیخ ابوسلمه یادردی و شیخ ابوالحسن طرزی و شیخ ابوعبدالله رودباری. و شیخ ابوعلی کیال و شیخ ابوعلی زرگر و ابوعلی بوتہ و ابوعمام و شیخ اسمعیل نصر آبادی و شیخ ابوسعید معلم و شیخ عمو ابوالعباس نهاوندی و شیخ احمد کوفائی شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوذرعه اردبیلی و خواجه خدمت بسیاری از آنان رسیده و از حضورشان کسب فیض نموده است و قطب سلسله معروفیه در زمان او شیخ ابوالقاسم گرگانی و سپس شیخ ابوبکر ابن عبدالله طوسی نسّاج بوده اند.

---

<sup>۱۴</sup> - پس از القادر بالله خلیفه شد و مدت ۴۴ سال خلافت نمود در سال ۴۸۲ وفات یافت.

**خلیفه خواجه:** شیخ محمد بن احمد بن ابی نصر الحازم است و سلسله خواجه مشهور به سلسله (پیر حاجاتی) است و این رشته بنا به بعضی اقوال از خواجه تا شیخ عبدالله یافعی امتداد می‌یابد، ولی جمعی بر آنند که به شیخ محمد بن احمد ختم می‌شود.

خواجه عبدالله در فروغ دیانت تابعه مذهب احمد حنبل بوده و از اهل سنت است ولی این نکته نا گفته نماند که حقیقت تصوف عین تشیع است. زیرا یکی از اصول عقاید تصوف آن است که استکمال و صعود به مقامات عالیه روحی بدون مربی و معلم ممکن نیست و در امور باطنی و اصلاح نفس و تهذیب اخلاق. اتصال به ولی لازم است و اتصال رشته اجازه را مضبوطاً به سرور اولیا علی مرتضی رسانند. اجازه آن حضرت را نیز تمام سلاسل فقر و تصوف<sup>۱۵</sup> رشته اجازه را مضبوطاً به سرور اولیاء علی مرتضی رسانند. و اجازه آن حضرت را نیز تمام سلاسل تشیع و تسنن بلافاصله از حضرت رسول دانند. پس در معنی و حقیقت و اعتقاد قلبی تمام عرفاء شیعه بوده‌اند ولی در ظواهر شرع بر حسب اقتضاء محل و محیط خود غالباً یکی از مذاهب چهار گانه اهل سنت عمل می‌کرده‌اند اما مسئله لعن و سب که بعضی عوام شیعه معمول دارند و مورد ایراد اهل سنت است نزد بزرگان خود شیعه نیز پسندیده نیست و ویژه نزد عرفاء که می‌گویند انسان باید همیشه نفس سرکش را که دشمن ترین دشمنان اوست لعن و سب کند و در اصلاح خود بکوشد چه از لعن و سب دیگران فایده‌‌‌‌‌ باو نرسد. از

---

<sup>۱۵</sup> - در میان متصوفه اهل سنت جمعی هستند که سلسله اجازه را به حضرت صادق و از او بقاسم بن محمد بن ابی بکر و از او پیدرش و از او بسلیمان و از او بابی بکر و از او به حضرت رسول می‌رسانند ولی این عقیده نزد همگی اهل تصوف حتی اهل سنت مورد قبول نیست.



این رو بطور کلی لعن و سب نزد عرفا و همچنین ائمه اثنی عشر بر حسب ظواهر اخبار مطلوب نیست مگر در مواردی که شقاوت صاحبان آن معلوم است و بدین لحاظ بزرگان همیشه به مسئله تولا و اظهار آن بیشتر از اظهار تبرا اهمیت داده و میدهند پس حقیقت تشیع غیر از این موهومات است که بعضی عوام لازمه تشیع گمان کرده‌اند.

خواجه عبدالله نیز مانند بیشتر عرفاء از قبیل مولوی و عطار در احکام شریعت و فروع دیانت تابع مذاهب متداوله بوده و مانند مردم هرات در آن زمان بر طریقه حنبلی عمل می‌نموده و بلکه به ملاحظه مقتضیات صورتاً متعصب بوده و چون در حقیقت اعتقادات قلبی و اصول قلبیه تشیع را داشته مثلاً در جبر و تفویض از کلمات او می‌توانیم استفاده کنیم که مذهب امر بین الامرین داشته از این رو با متکلمین و حکماء مخالفت می‌نموده و اقوال و عقائد آنها را منکر بوده است.

و چون صورتاً مذهب حنبلی داشته بعضی گمان برده‌اند که حشوی و قائل به تجسم و تشبه بوده. ولی این نسبت خطاست زیرا چون مطالب معارف حقه را جز به تشبیه و مثال نمی‌توان ادا کرد بدین جهت عرفاء به پیروی آیات و اخبار این قبیل مطالب را به مثال ادا فرموده‌اند و مردم چون حقیقت آنها را نفهمیده‌اند بر ظاهر حمل کرده و تصورات باطل درباره بزرگان نموده‌اند. بعضی از ظاهرینان هم که نظری جز دنیا نداشته و در هر زمان نسبت باولیا و دانشمندان دین حسد می‌ورزیده آتش این فتنه را دامن زده و در باب خواجه عبدالله و امثال او که در محیط تسنن متعصبانه واقع بودند و تقیه آنها را در بعضی مواقع بیرخی اظهارات وادار میکرده خیالات باطل نموده‌اند و البته تامل در کلمات خود خواجه بکلی رفع این شبهه را می‌نماید.

خواجه در فروع مذهب و رعایت آنها نیز تعصب زیاد داشته و بامر به معروف و نهی از منکر که لازمه شیخ الاسلامی است پرداخته و گاهی خمخانه می شکسته و علمای اشعری و دیگر آنها هم رنجانیده و با آنها مخالفت می ورزیده زیرا خودش به ظاهر از متعزله بوده و آنان نیز چند مرتبه وسیله آزار او را فراهم ساختند ولی آن وسائل موثر نشده و از عظمت و اهمیت خواجه نکاسته، بلکه عظمت او نزد مردم روز افزون بود.

خواجه نه تنها با علمای ظاهر ظرفیت می کرد بلکه با صوفیایی که ظواهر شریعت را مهمل می گذاشتند و اهمیت باحکام شریعت نمیدادند و میگفتند عبادت تا موقع وصول است و برای اصلان عبادتی نیست مخالف داشت و ایشانرا اهل بدعت می گفت و پیروان خود را همیشه بر رعایت ظواهر شریعت امر و تحریم می کرد و علاوه بر رعایت جنبه معنی و باطن رعایت صورت را نیز لازم می دانست چنانچه شیخ شبستری هم فرموده:

الا تا با خوردی زنهار زنهار عبارات شریعت را نگهدار

و نیز فرموده:

هر مرتبه از وجود حکمی دارد (گر حفظ مراتب نکنی زندیقی)

و البته باید همینطور باشد زیرا شریعت حکم پوست برونی را دارد و طریقت پوست درونی و حقیقت چون مغز است چنانچه شبستری فرماید:

شریعت پوست مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت

و بقای مغز بدون پوست نشود اگر پوست نباشد مغز نیز فاسد گردد. و عبارت دیگر اینها مراتب طولی هستند که در یکدیگر مندرج و از هم جدا نیستند

و از بین بردن هر یک از آنها موجب فساد دیگری گردد پس بین آنها تلازم بلکه یگانگی است و رعایت ظواهر احکام نیز لازم است.

کلمات خواجه عبدالله غالباً مسجع و مختصر است و او بحسب ظاهر تواریخ و آثار اولین کسی است که این رویه را در نثر پیش گرفته ولی بسیاری از آنها دارای تکلف و تصنع است اما سعدی که تقریباً یک قرن بعد از او بوده نثرهای مسجع او کم تکلف است هر چند در بسیاری از موارد از خواجه اقتباس نموده و کلمات خواجه در نثر او تاثیر زیادی داشته و بعضی عبارت سعدی از کلمات خواجه گرفته شده چنانکه سعدی در گلستان عبارت (در روزگار جوانی چنانچه افتد ودانی) را از کلام خواجه گرفته که فرموده است: (چنین گوید پیر بازاری عبدالله انصاری در روزگار جوانی چنانچه دانی) و همچنین عبارات دیگری نیز از خواجه گرفته شد و مختصر تغییری در آن داده شده است.

یکی از ابتکارات خواجه مخلوط کردن شعر بنثر و مربوط نمودن این دو بیکدیگر است که سعدی و سایر متاخرین از او تقلید نموده‌اند منتها همانطور که تمام علوم و صنایع و همچنین علوم ادبی در ترقی و تکامل است این رویه نیز رو به تکامل داشت و سعدی آن را به اوج کمال رسانید ولی به مضمون الفضل للمتقدم فضیلت ابتکار آن مخصوص خواجه است و البته کلمات سعدی از حیث فصاحت از کلمات خواجه بالاتر است زیرا در زمان خواجه این طرز هنوز دوره سیر تکاملی خود را نپیموده و به مرحله فصاحت دوره سعدی نرسیده بوده مثلاً در کلمات خواجه گاهی روابط جمل تکرار می‌شود لیکن این قبیل مکررات در کلام سعدی خیلی کم است همچنین در کلمات خواجه غالباً فعل بر فاعل مقدم

استعمال شده ولی سعدی سهولت بیان را به کار برده و غالباً مطابق دستور زبان فارسی سخن گفته است.

کلام خواجه دارای سوز و شور مخصوصی است که کلمات کمتر بزرگی آن اثر را دارد و مخصوصاً در مقام مناجات بزبان ساده با حال نیازمندی بعجز و زاری پرداخته و خواننده را نیز متأثر و منقلب می‌کند حتی بعضی از آنها بواسطه تکلف و شور و شوق حکم امثال در زبانها پیدا کرده چنانچه عبارت «اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله معجم است از دوستان است» ضرب المثل شده است.

اشعار خواجه نیز همان لطافت و شور نثر او را دارد و اغلب آنها برشور و شوق و جذب گوینده نسبت به مقام حقیقت دلالت می‌کند و مراحل معنوی را دارا است و بسیاری از عرفا از کلمات او اقتباس نموده‌اند.

رسالات و مؤلفات خواجه عبدالله زیاد است ولی آنچه در کتب به نام او ذکر شده بعضی از آنها فعلاً در دسترس نیست و نسخه آنها نایاب است مانند بیشتر کتب دیگر بزرگان که در زمانهای پیشین بواسطه قدر ندانستن و اهمیت ندادن با ثمن بخش و بهای کم بخارجه رفته اسباب چاپ هم نبوده که تمام آنها بطبع رسد علما و دانشمندان دو سه قرن اخیر هم بآنها اهمیتی نمیدادند از این رو بسیاری از کتب نفیسه عرفاء و بزرگان ایران فعلاً در موزه های خارجه محفوظ است یا آنکه بکلی از بین رفته.

کتب خواجه نیز دستخوش همین تحولات گردیده .و بسیاری از آنها فعلاً در دست نیست و فقط بعضی در دسترس است. از جمله کتب خواجه کتاب کنز السالکین و اغلب آن مناظره است دیگر منازل السائرین الی الحق المبین که به

عربی است و ملا عبد الرزاق کاشی شرحی بر آن نوشته. دیگر رساله در آفرینش آدم و برگزیدن او و دیگر طبقات الصوفیه که از شیخ ابو عبدالله سلمی بوده و خواجه آن را املاء نموده و کتاب ذم الکلام که به عربی است و زاد العارفين و این دو کتاب در موزه بریتانیا موجود است و انوار التحقیق در مناجات و مقالات و مواعظ و مناجات نامه و رساله المقالات فی المقالات مشهور بمحبت نامه و هفت حصار در مناجات و قلندرنامه و رساله‌های کوچک دیگر هم به نام او ذکر شده است.

چون کلمات خواجه مطبوع طبع همه کس بوده تا کنون مناجاتها و نصایح و کلمات متفرقه آنجناب بترتیبهای مختلف از کتب انتخاب شده و هر کس بسلیقه خود و به اندازه دسترسی بکتاب در جمع آوری آنها کوشیده و طبع نموده است حتی بعضی از آنها هم به نام مخصوصی نامیده شده بدون آنکه نام انتخاب کننده معلوم باشد مانند واردات.

در این اوقات بعضی دوستان بواسطه کمیابی نسخه مناجات و نصایح خواجه درصدد طبع آن برآمده و نسخ متعدده خطی و چاپی پیدا کردند که با یکدیگر در عبارات دارای تفاوت های زیادی بود بلکه بعضی زیاده‌تر از بعضی دیگر داشت پس نسخه جامعی از همه آنها تهیه گردید که چاپ بشود.

بعداً نیز کتاب خطی بزرگی که بخطوط مختلف در بین ۱۰۲۸ و ۱۰۳۵ در هند نوشته شده در کتابخانه فاضل مقدم جناب آقای هادی حائری مدیر کل و بازرس سیار وزارت فرهنگ بدست آمده که نسخ مهمه از کتب عرفاء به طور جنگ مانند در آن نوشته شده و این کتاب چون نسبت به سایر کتب قدیمی تر و معتبرتر می نمود تصمیم گرفتند که همان را اصلاح و تصحیح نموده طبع کنند و

این کتاب با کتاب خطی دیگر که با خط و کاغذ اعلی تقریباً صد سال پیش نوشته شده و متعلق به آقای وحید دستگردی است مقابله و در تصحیح آن حتی الامکان کوشش شد و فضلاء اصلاح و تصحیح نمودند و به نظر نگارنده این نسخه که اکنون طبع شده بر تمام نسخ چاپی رجحان دارد و امید است که مطلوب طبع دانشمندان گردد.

سلطان حسین تابنده گنابادی

خرداد ۱۳۱۸ اوایل جمادی الاولی ۱۳۵۸